

توافق هسته‌ای آمریکا با ایران: شکست "دخالت بشر دوستانه" و "خاور میانه نوین"، و چرخش استراتژیک به سمت چین

محمد سهیمی

مقدمه

توافق موقت شش ماهه بین جمهوری اسلامی و گروه ۵+۱ - پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل بعلاوه آلمان - بحث‌های زیادی را در میان کارشناسان مسائل خاور میانه، و همچنین ناظران و تحلیلگران روابط ایران و آمریکا برانگیخته است. به نظر می‌رسد که دولت پرزیدنت باراک اوباما به سوی توافق دائمی با ایران در مورد برنامه هسته جمهوری اسلامی در حال حرکت است. بهترین شاهد آن مقاومت کاخ سفید در برابر لابی اسرائیل و عربستان، و همینطور در برابر نئوکان‌ها و سناتورهای تندرو و جنگ طلب است. بعنوان مثال، دولت پرزیدنت اوباما صریحاً مخالفت خود با تحریم‌های جدید بر ضد ایران، تا زمانیکه مذاکرات با ایران در جریان است، اعلام کرده، و کاخ سفید پاسخ محکمی به دروغ‌های جناح افراطی اسرائیل و متحدان آمریکایی آن در مورد گستردگی برنامه هسته‌ای ایران داده است، و یا زمانیکه ناگهان شایعه شد که ایران توافق ژنو را با ادامه ساختمان در راکتور اراک نقض کرده است، آمریکا بلافاصله اعلام کرد که این نقض قرار داد نیست، و ایران میتواند به ساختن بعضی از تأسیسات راکتور اراک، ولی نه خود راکتور، ادامه دهد. مقامات دولت پرزیدنت اوباما هم چنین گفته‌اند که قبول غنی سازی اورانیوم در ایران بخشی از توافق نهایی خواهد بود، و ژنرال مایکل هیدن، رئیس سابق سازمان سیا گفت که آمریکا غنی سازی در ایران را قبول کرده است.

یک موضوع مهم که مورد بحث‌های زیادی قرار گرفته است این است که چرا فقط پس از مدت کوتاهی که از تهدید آمریکا به حمله به سوریه می‌گذرد، و چگونه در اوج درگیری‌های آمریکا در خاور میانه، "ناگهان" بنظر می‌رسد یک تغییر اساسی در سیاست آمریکا نسبت به منطقه، و بخصوص نسبت به ایران بوجود آمده است؟ آیا این یک تغییر تاکتیکی و کوتاه مدت است، و یا راهبردی (استراتژیک) و طولانی مدت؟ در هر دو صورت، تغییر موقت یا راهبردی، نتایج آن برای کشور ما چیست؟ نیروهای ملی و دموکراتیک ایران چگونه باید برنامه‌های خود را برای رسیدن به حکومت دموکراتیک در ایران با تغییر سیاست آمریکا انطباق بدهند؟ آیا اصولاً چنین تغییراتی لازم هستند؟

مقاله کنونی دارای دو هدف و تشریح آنها است: اول، نگارنده معتقد است که تغییر "ناگهانی" سیاست آمریکا راهبردی است، و نه تاکتیکی. دوم، نگارنده معتقد است که نیروهای ملی و دموکراتیک ایران میتوانند، و باید، از این تغییر راهبردی آمریکا استفاده بهینه کرده، و برای رسیدن به هدف خود، که همانا یک حکومت دموکراتیک در ایران است، بیشترین بهره را ببرند.

مرور کوتاه سیاست آمریکا در سه دهه گذشته

برای درک بهتر چرخش سیاست آمریکا نسبت به خاور میانه، لازم است مرور کوتاهی داشته باشیم به سیاست آن در مورد آن ناحیه و شمال آفریقا در طول دو دهه گذشته. نگارنده در یک مقاله بسیار مفصل انگلیسی در ماه مه ۲۰۰۷ این سیاست را تشریح کرد، که خلاصه آنرا در اینجا مرور می‌کند.

دکترین کاتر

پس سقوط رژیم محمد رضا شاه در فوریه ۱۹۷۹، بحران گروگان گیری در نوامبر ۱۹۷۹، و هجوم نیروهای شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹، آمریکا موضع خود را در مورد خلیج فارس رسماً اعلام کرد. در ژانویه ۱۹۸۰ در سخنرانی سالانه خود در کنگره آمریکا [پرزیدنت جیمی کارتر اعلام کرد](#)، "اجازه دهید این با روشنی مطلق اعلام شود. هر کوششی توسط نیروهای خارجی [توسط کشور هائیکه در آن ناحیه نیستند] برای کنترل خلیج فارس حمله به منافع حیاتی آمریکا محسوب شده، و با هر وسیله‌ای که لازم باشد، از جمله نیروی نظامی، به عقب رانده خواهد شد." این جملات که توسط آقای زیبگنیو برژینسکی، مشاور امور امنیت ملی آقای کارتر در سخنرانی ایشان قرار داده شده بود، [به نام دکترین کارتر شناخته شده](#)، و در ۳۴ سال گذشته تمامی رئیس جمهورهای آمریکا از آن پیروی کرده‌اند. به خاطر این دکترین بود که مقر ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا به بحرین منتقل شد، که هنوز آنجاست. نکته جالب این جاست که آقای کارتر در مورد نیروهای خارجی صحبت میکرد، ولی حق آمریکا را برای دخالت در آنجا محفوظ می‌داشت. گویی آمریکا خود یک نیروی خارجی در خلیج فارس نبود، و یا نیست. این اعلام آقای کارتر شبیه صحبتی بود که خانم کاندلیز رایس در اوج اشغال عراق توسط ۱۶۵،۰۰۰ سرباز آمریکایی خطاب به ایران کرد، [ایشان گفتند که](#) "تمامی نیروهای خارجی و اسلحه خارجی باید از عراق خارج شوند"، که به این معنی بود که نیروهای آمریکا در عراق خارجی نبودند؛ لایب مالک عراق بودند

عراق، ایران، و مهار دو گانه

بر خلاف نظر بسیاری از هموطنان، برای چند دهه بخش بسیار مهمی از سیاست آمریکا و اسرائیل بر روی عراق متمرکز بود، نه ایران، چرا که اسرائیل از جانب عراق احساس خطر میکرد. به همین دلیل، از ۱۴ جولای ۱۹۵۸، زمانیکه [کودتای نظامیان](#) به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف رژیم پادشاهی عراق را سرنگون کرده و عراق را تبدیل به یک جمهوری کرد، تا ۱۹ مارس ۲۰۰۳، زمانیکه آمریکا و انگلیس به عراق هجوم بردند و رژیم صدام حسین را سرنگون کردند، سیاست آمریکا و اسرائیل همیشه بر روی کار آوردن رژیم در عراق بود که اسرائیل از آن احساس خطر نکند. بخصوص از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل، این کشور از "[جبهه شرق](#)" بیشترین خطر را احساس میکرد. در روزهای پایان آن جنگ، عراق یک لشکر زرهی کاملاً مجهز به سوریه فرستاد. [بسیاری از رهبران اسرائیل](#) معتقد بودند که اگر عراق این کار را زودتر انجام داده بود، اسرائیل قادر نبود که بلندی‌های جولان سوریه را دوباره اشغال کند. اسرائیل همچنین همیشه نگران این بود که عراق از طریق اردن با اسرائیل وارد جنگ شود. حمایت آمریکا از عراق در جنگ با ایران فقط به منظور جلوگیری از پیروزی جمهوری اسلامی بود

در یک حمله موسوم به "[عملیات ابر](#)" در ۷ جون ۱۹۸۱، هشت جنگنده اف-۱۶ و شش جنگنده اف-۱۵ اسرائیل راکتور هسته‌ای عراق در اسیراک، در [جنوب غربی بغداد را منهدم کردند](#)، کاریکه [فانتوم‌های ف-۴ ایران قادر نشدند](#) در یک حمله در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰ انجام دهند. شورای امنیت سازمان ملل [قطع نامه ۴۸۷](#) را بر ضد اسرائیل صادر کرد و به اسرائیل دستور داد که به عراق خسارت بپردازد، ولی مثل همیشه اسرائیل قطع نامه را نادیده گرفت. در طول جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱-۱۹۹۰ آمریکا تمامی تاسیسات در [اسیراک را ویران کرد](#). بعد غرب به رهبری آمریکا تحریم‌های اقتصادی کمر شکنی بر ضد عراق اعمال کرد که [دستمک نیم میلیون کودک عراقی](#) را به هلاکت رساند. هیچکدام از این اقدامات منجر به تغییر رژیم در عراق نشد.

مدت زمان کوتاهی پس از حمله اسرائیل به عراق و در اوج جنگ عراق و ایران آقای اکبر هاشمی

رفسنجانی در خطبه نماز جمعه به شعار دادن سیاسی در مورد برنامه هسته‌ای عراق و توانایی ایران در مقابله با هر دو کشور پرداخت. این البته فقط شعار سیاسی بود در اوج جنگ، در حالیکه برنامه هسته‌ای ایران کاملاً متوقف شده بود، و ایران فقط تماس‌های اولیه را یا آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای برای بر پا کردن غنی سازی اورانیوم در ایران در نهایت شفافیت بر قرار کرده بود. با این وجود، برخی که بنظر می‌رسد تنها هدفشان حمله به رژیم است نه روشنگری برای مردم، اسناد موجود در آژانس را نادیده گرفته، و از نطق آقای رفسنجانی بعنوان نشانه‌ی از قصد آن زمان جمهوری اسلامی برای ساختن پنهانی سلاح هسته‌ای استفاده میکنند. در عین حال همین آقایان ادعا میکنند که هیچ کس حقایق را برای مردم توضیح نمیدهد.

در ۱۸ جون ۱۹۹۶ بنیامین نتانیاهو به نخست وزیری اسرائیل انتخاب شد. پس از مدت کوتاهی، مرکز مطالعات پیشرفته سیاسی و استراتژیک در اسرائیل گزارشی تحت عنوان "جدائی کامل: یک استراتژی نوین برای امن کردن منطقه" به نتانیاهو تسلیم کرد، که توسط نئوکان‌های آمریکا و جناح افراطی اسرائیل نوشته شده بود. گزارش پیشنهاد کرده بود که رژیم عراق سرنگون شود، و خاندان هاشمی که در کودتای ۱۹۵۸ سرنگون شده بود، ولی بخشی از آن در اردن حکومت میکرد و هنوز در قدرت است، به عراق باز گردد. گزارش ادعا کرد که در اینصورت، شیعه‌ها در عراق، ایران و لبنان به سمت خاندان هاشمی خواهند رفت، چون اینها ادعا میکنند که از همان خاندان ال هاشم که پیامبر اسلام به آن تعلق داشت هستند، که نشان میدهد که نویسندگان گزارش چقدر نسبت به موضوع بی اطلاع هستند. سه نفر از نویسندگان گزارش ریچارد پرل، داگلاس فایت، و دیوید ورمزر بودند که در هجوم به عراق نقش مهمی داشتند. مقصود از "جدائی کامل" جدائی از سیاست تحریم اقتصادی عراق و روی آوردن به سیاست حمله نظامی بود. شاید ذکر این نکته جالب باشد که آقای فایت، یکی از سر سخت‌ترین صهیونیست‌ها و فرد سوم پنتاگون در زمان آقای جورج بوش، از تهدید پرزیدنت اوباما به حمله به سوریه نیز حمایت کرد

در ۲۶ ژانویه ۱۹۹۸ یک نامه با امضای هجده نئوکان متشخص آمریکا و دیگران توسط سازمانی به نام پروژه برای قرن نوین آمریکا به پرزیدنت بیل کلینتون فرستاده شد. این سازمان نئوکان توسط ویلیام کریستول و رابرت کیگان بنیان گذاری شده بود، که هر دو از حامیان سر سخت اسرائیل هستند. کریستول، که به لنین کوچک معروف است، سر دبیر ویکی استاندارد، بلندگوی نئوکان‌ها است که در حال حاضر برای حمله نظامی به ایران سخت مشغول فعالیت است. نامه اعلام کرد که سیاست مهار عراق شکست خورده، و آمریکا باید سیاست رسمی خود را تغییر رژیم در عراق اعلام کند. همین گروه در دروغ‌گویی در مورد عراق و سلاح‌های کشتار جمعی خیالی آن شرکت داشتند و نقش مهمی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ برای متقاعد کردن مردم برای حمله به عراق ایفا کردند. سپس کنگره آمریکا قانونی را تصویب کرد، و پرزیدنت کلینتون آنرا در ۳۱ اکتبر ۱۹۹۸ امضا کرد، که اعلام کرد سیاست رسمی آمریکا تغییر رژیم در عراق است

گرچه سیاست دولت پرزیدنت بوش پدر نزدیکی با ایران بود، و در اواخر دولت ایشان رئیس جمهور وقت آقای اکبر هاشمی رفسنجانی پیشنهاد مخفیانه‌ای برای بهبود روابط به آمریکا تسلیم کرده بود، ولی زمان تسلیم آن دیر بود. دولت پرزیدنت کلینتون پیشنهاد را قبول نکرد، و در عوض سیاست "مهار دو گانه" را برای تحت فشار قرار دادن هم ایران و هم عراق آغاز کرد. طراحان این سیاست مارتین ایندیک سفیر وقت آمریکا در اسرائیل و صهیونیست سر شناس، و آنتونی لیک، مشاور امنیت ملی آقای کلینتون در دوره اول ریاست جمهوری ایشان بودند.

آقای کلینتون که مصمم بود دوباره در ۱۹۹۶ انتخاب شود، از هر گونه نزدیکی آمریکا با ایران در دور اول ریاست جمهوری خود جلوگیری کرد. در نتیجه، زمانی که دولت آقای رفسنجانی در ۱۹۹۵ یک قرار

داد بزرگ برای توسعه یک میدان نفتی در خلیج فارس را به شرکت آمریکایی کانکو واگذار کرد - علیرغم اینکه برنده واقعی مزایه یک شرکت اروپایی بود - آقای کلینتون به کانکو دستور داد که قرار داد را قبول کرده، و همچنین اعلام کرد که تحریم کامل را بر ضد ایران برقرار خواهد کرد، اگرچه این تحریم و تحریم‌های بعدی نقض صریح قرار داد الجزایر در ژانویه ۱۹۸۱ بود و هستند. قانون تحریم نفتی ایران و لیبی هم در همین دوره به امضای آقای کلینتون رسید که بر طبق آن هر کشوری و یا هر شرکتی که بیشتر از ۲۰ میلیون دلار در صنعت نفت دو کشور سرمایه‌گذاری میکرد، مشمول تحریم میشد. سیاست مهار دو گانه تا ماه مارس ۲۰۰۰، یعنی تا پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم ادامه یافت. فقط در آن زمان بود که خانم مدلین آلبرایت، وزیر خارجه وقت آمریکا، از کودتای سازمان سیا در ایران در مرداد ۱۳۳۲ اظهار تاسف - و نه پوزش خواهی رسمی - کرد، و دولت آقای کلینتون اعلام کرد که تحریم‌های خود بر ضد صادرات خاویار و فرش ایران به آمریکا را خاتمه میدهد

شکست راهبرد "مهار دو گانه" و تحریم‌های اقتصادی، و آغاز جنگ افروزی

دهه ۱۹۹۰ نیز پایان یافت و سیاست آمریکا در مورد مهار دو گانه ایران و عراق و تحریم‌های کمرشکن بر ضد عراق به نتیجه نرسید، و فقط منجر به مرگ نیم میلیون کودک و نو جوان عراقی شد. در ژانویه ۲۰۰۱ آقای جورج بوش پسر به ریاست جمهوری آمریکا رسید. در ژانویه ۲۰۰۴ آقای پال اونیل، اولین وزیر خزانه داری دولت آقای بوش، در یک مصاحبه تلویزیونی گفت، "از همان روز اول [ریاست جمهوری آقای بوش] این اعتقاد وجود داشت که صدام حسین مرد بدی بود که باید سرنگون میشد. هشت ماه قبل از حمله یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ آقای رئیس جمهور مرتب [به مقامات اطلاعاتی] میگفت، راهی پیدا کنید که بتوانیم اینکار را انجام دهیم." حمله تروریستی یازدهم سپتامبر برای آقای بوش کافی بود. حمله به افغانستان در پاییز ۲۰۰۱، اعلام "محور شیطانی" در ژانویه ۲۰۰۲، و هجوم به عراق در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ پس از دروغ‌های بزرگ در مورد سلاح‌های کشتار جمعی خیالی این کشور آغاز فصل جدید سیاست جدید آمریکا در مورد خاور میانه بودند. نگارنده خود در مورد تحولات آن دوره مقاله بسیار مفصلی منتشر کرد، و بنا بر این احتیاجی به تکرار دوباره آن نیست

واقعیت این است که دولت آقای محمد خاتمی به آمریکا برای سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان کمک‌های بسیار مهمی کرد. در واقع، این نیروهای اتحاد شمال، گروه مخالف طالبان که سال‌ها توسط جمهوری اسلامی حمایت و مسلح شده بود، بودند که اول وارد کابل شدند و حکومت طالبان را سرنگون کردند. این آقای محمد جواد ظریف، نماینده ایران در کنفرانس بن در آلمان در دسامبر ۲۰۰۱ بود که موفق شد گروه‌های مختلف افغانی را مجاب کند که در یک ائتلاف ملی شرکت کنند، کاری که آقای جیمز دابینز، نماینده آمریکا در همان کنفرانس از آن ستایش بسیار کرد. پاداش ایران چه بود؟ قرار گرفتن در "محور شیطانی" خیالی آقای بوش. ایشان همچنین پیشنهاد "معامله بزرگ" دولت آقای خاتمی در ماه مه ۲۰۰۳ را قبول نکرد، و همچنین مانع از توافق ایران با کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان شد که بر طبق آن دولت آقای خاتمی قبول کرده بود که فقط سه هزار سانتریفیوژ در ایران مشغول کار باشند. بنا بر این سوال این است: چرا دولت آقای بوش این سیاست را در مورد ایران داشت؟

پاسخ سوال را ژنرال وسلی کلارک، فرمانده پیشین نیروهای پیمان ناتو، دادند. در یک مصاحبه در ۵ مارس ۲۰۰۷ ژنرال کلارک گفتند که در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱، فقط نه روز بعد از حمله تروریستی به آمریکا، یک ژنرال در پنتاگون به ایشان گفت که تصمیم برای حمله به عراق گرفته شده است. چند هفته بعد، زمانی که آمریکا مشغول بمباران افغانستان بود، همان ژنرال به آقای کلارک گفت که دولت آقای بوش تصمیم گرفته که در طول پنج سال آینده به هفت کشور حمله کرده و رژیم‌های آنها را سرنگون کنند.

این هفت کشور عبارت بودند از، عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان، و در پایان ایران. البته هر حمله بهانه خود را لازم داشت. بعضی از آن حملات انجام شد، ولی برخی دیگر بدلیل طولانی شدن جنگ عراق به تاخیر افتاد. اگر چه سناتور باراک اوباما با این قول در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ شرکت کرد که به جنگ‌ها پایان دهد، ولی عملاً، چه بر طبق برنامه دولت آقای بوش، و یا بر طبق سیاست خود، آن برنامه برای هفت کشور ادامه یافت.

در مورد عراق نیازی به توضیح نیست، ولی ذکر این نکته لازم است که پس از آنکه وسعت دروغ‌های دولت آقای جورج بوش در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق آشکار شد، [نیوکان‌ها و طرفداران ایرانی](#) آنها از هجوم غیر قانونی، و به عقیده بسیاری جنایت کارانه، به عراق بعنوان دخالت به اصطلاح بشر دوستانه یاد کردند، [که ادعای مضحکی](#) بیش نیست. نگارنده در [یک مقاله مفصل به زبان انگلیسی](#) در سال ۲۰۰۷ آنچه که بر سر عراق و مردم آن آمد را توضیح داد.

لبنان

بعد از عراق نوبت لبنان بود یک عملیات کوچک حزب‌الله در تابستان ۲۰۰۶، که مثل آن بارها اتفاق افتاده بود، بهانه‌ای بدست اسرائیل داد که به جنوب لبنان هجوم ببرد، و آمریکا برای چند هفته مانع از تصویب یک قطعنامه توسط شورای امنیت سازمان ملل شد که از طرفین می‌خواست آتش بس برقرار کنند. خانم کاندلیزا رایس وزیر خارجه آن زمان آمریکا وعده یک "[خاور میانه نوین](#)" را میداد، که در آن با در هم شکستن حزب‌الله و در نتیجه تضعیف دولت سوریه، مقدمات حمله به ایران فراهم میشد. آمریکا فقط زمانی بصورت قطعنامه رضایت داد که کاملاً آشکار شده بود که اسرائیل قادر به شکست حزب‌الله نیست. شورای امنیت [قطع نامه ۱۷۰۱ را برای آتش بس صادر کرد](#) که در آن، با فشار آمریکا، تصریح شده بود که تمامی "گروه‌های مسلح" لبنان باید خلع سلاح شوند، که البته مقصود حزب‌الله بود. در عین حال باید توجه داشت که اسرائیل بطور تاریخی خواهان مرزی با لبنان بوده که [به آن به رود خانه لیتانی](#) در جنوب لبنان دسترسی بدهد، چرا که اسرائیل با کمبود آب مواجه است. بنا بر این، اسرائیل از هر بهانه‌ای برای هجوم به لبنان استفاده می‌کند، و از ۱۹۸۲ آن ناحیه را برای ۱۸ سال اشغال کرد. در هر حال، نقشه مشترک آمریکا و اسرائیل در مورد لبنان شکست خورد.

لیبی

بعد از اینکه معمر قذافی [برنامه هسته‌ای لیبی](#) را به کنار گذاشت، [با اولین بهانه غرب](#) با همکاری کشورهای مرتجع عرب به آن حمله کرده و حکومت قذافی را سرنگون کرد، که از نظر نگارنده یک تجاوز [امپریالیستی بود](#). گذشت زمان اینرا ثابت کرد. لیبی تبدیل به یک [سرزمین بدون قانون شده](#) که در آن دولت [مرکزی هیچکاره است](#). قسمت شرق آن که مهمترین میدان‌های نفتی لیبی در آنجا قرار دارند، خواهان [خود مختاری است](#). قسمت جنوب و شرق آن تبدیل به مرکزی برای توزیع اسلحه بین تروریست ها، [از مالی تا سوریه](#)، شده است، و تمامی [دستاوردهای دولت قذافی برای زیر بنای اقتصادی لیبی](#) و رفاه مردم لیبی، علیرغم رژیم دیکتاتوری او، بر باد رفته است.

اپوزیسیون ایرانی طرفدار تحریم - جنگ اقتصادی - هم تجاوز به لیبی را مداخله بشر دوستانه نامید، برای آن هورا کشید، دست زد، به پرزیدنت اوباما نامه نوشت و از ایشان تشکر کرد، و آنرا برای سوریه نیز تجویز کرد. یکی از "متفکران" این جماعت حتی اعلام کرد که پرونده لیبی بسته شده است، و همه چیز در آنجا بخوبی پیش میرود. ولی در حال حاضر از دیوار صدا بلند میشود، از این جماعت در مورد لیبی نه پرونده لیبی برای اینها برآستی تمام شده است، [منتها از فرط خجالت](#). یکی از همین گروه [حتی مدعی شد](#) که "دخالت بشر دوستانه" آمریکا در مصر باعث سرنگونی حسنی مبارک شد و باعث شد

مصر به دموکراسی دست یابد، ولی همین شخص پس از کودتای مصر که آقای محمد مرسی را از ریاست جمهوری برکنار کرد، از کودتا حمایت کرد. این جماعت فقط مشاطه گر غرب هستند.

سومالی

آفریقا همیشه مورد نظر پنتاگون بوده است. این قاره نه تنها دارای منابع عظیم طبیعی، از نفت، گاز، و اورانیوم گرفته تا الماس، طلا، و دیگر فلزات گرانبها می‌باشد، بلکه در میان تمامی راه‌های تجارت از شرق به غرب است. از سال ۱۸۰۱ که آمریکا در جنگ در لیبریا درگیر شد، تا به امروز این کشور در آفریقا حضور داشته است، و تا مدت‌ها نه تنها از بدترین رژیم‌ها در آفریقا، از اپارتید در آفریقای جنوبی گرفته، تا رژیم موبوتو سسه سکو در کنگو، رژیم نظامی الجزائر و تروریست‌های یوناس ساویمی در آنگولا حمایت میکرد، بلکه، بعنوان مثال، در قتل پاتریس لومومبا، رهبر فقید کنگو نیز شرکت داشت.

آمریکا در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۴ در سومالی حضور نظامی داشت. نیروهای آمریکا برای اولین بار در ماه اوت ۱۹۹۲ به آنجا فرستاده شدند، و دلیل رسمی آن در آن زمان رساندن مواد غذایی به مردم گرسنه آنجا بود. ولی این به سرعت تبدیل به درگیری نیروهای آمریکا با جناح‌های مختلف بود که در غیاب یک دولت مرکزی برای بدست گرفتن قدرت با یک دیگر می‌جنگیدند. در اکتبر ۱۹۹۳ تعداد زیادی از سربازان آمریکا در سومالی کشته شدند، و سرانجام آمریکا در مارس ۱۹۹۴ نیروهای خود را از آنجا بیرون کشید.

بعد از اعلام "جنگ جهانی بر ضد تروریسم" توسط پرزیدنت بوش، آمریکا هم پنهانی توسط سازمان سیا، و هم بطور آشکار، در سومالی حضور داشته، و عملیات نظامی بسیاری را در آنجا با نیروهای ویژه خود انجام داده است. این درگیری هنوز ادامه دارد.

سودان

آمریکا و سودان روابط بسیار طوفانی در چهار دهه گذشته داشته‌اند. قبل از جدایی سودان جنوبی در سال ۲۰۱۱، جائیکه منابع مهم نفت و گاز در آن قرار دارند، از بقیه آن کشور، سودان بزرگترین کشور آفریقا بود. جایگاه استراتژیک آن کشور، و همچنین به قدرت رسیدن نیروهای اسلامی در آن کشور که به نزدیکی آن با جمهوری اسلامی منتهی شد، بر پیچیدگی روابط با آمریکا افزود. سودان همچنین از عراق حمایت میکرد، توسط آمریکا متهم به پناه دادن به تروریست‌های القاعده و شخص بن لادن شد، و حتی دولت پرزیدنت کلینتون به سودان در سال ۱۹۹۸ حمله نظامی کرد، که بعدها آشکار شد که فقط به یک کارخانه دارو سازی حمله کرده و آنرا نابود کرده است.

از دهه ۱۹۹۰ نئوکان‌های آمریکا و افراطیون اسرائیل بدنبال تجزیه سه کشور بوده‌اند: ایران عراق، و سودان. دلیل این انتخاب این است که هر سه کشور دارای منابع انرژی، آب، جمعیت زیاد، و جایگاه استراتژیک هستند. بعد از اشغال عراق، آن کشور عملاً به سه قسمت تقسیم شده است. همان بلا بر سر سودن آمد. با جدا شدن جنوب سودن از شمال، و آنچه که در دارفور اتفاق افتاده، نئوکان‌ها و راست افراطی اسرائیل به هدف خود رسیده‌اند، و فقط ایران یک پارچه باقی مانده است.

علیرغم سیاست دولت پرزیدنت کلینتون در مورد سودان، و وجود این کشور در لیست کشورهای مورد نظر دولت پرزیدنت جورج بوش برای حمله، فشار کمپانی‌های نفتی، فشار گروه‌های مسیحی مبلغ در سودان، و جنگ بر ضد تروریسم باعث شدند که آقای بوش سعی کند سیاست نرمتری در قبال سودان

اتخاذ کند. ولی [فاجعه انسانی در دارفور](#) در غرب سودان بر پیچیدگی روابط افزود. دولت پرزیدنت اوباما کم و بیش سیاست آقای بوش را ادامه داده است.

سوریه

صد ها، و شاید هزاران، مقاله در مورد جنگ سوریه منتشر شده است. نگارنده [نیز مقاله مفصلی](#) در مورد سوریه منتشر کرده است، و بنا بر این آثرا تکرار نمیکند، ولی ذکر آخرین و مهمترین افشاگری‌ها در مورد سوریه، که تأیید کننده بسیاری از آنچه که در آن مقاله در مورد استفاده از سلاح شیمیایی در سوریه مورد بحث قرار گرفته بود ضروری است. روز نامه نگار برجسته آمریکایی آقای سیمور هرش مقاله مفصل [و بسیار مهمی در باره دروغ‌های دولت آقای اوباما](#) در مورد استفاده ارتش آن کشور از سلاح شیمیایی منتشر کرده است. برخی از نکات برجسته مقاله از این قرار هستند

اول، پرزیدنت اوباما ادعا کرد که سازمان‌های جاسوسی آمریکا مکالمات بین فرماندهان ارتش سوریه را شنود کرده بود. آقای هرش گزارش میدهند که ارتش سوریه از مدت‌ها قبل از این موضوع آگاه بوده، و راه شنود را بسته بود. آقای [ادوارد اسنودن شجاع](#) در این مورد افشاگری کرده بود.

دوم، سازمان‌های جاسوسی آمریکا سنسور هایی در مجاورت مراکز ارتش سوریه با سلاح‌های شیمیایی جایگذاری کرده بودند که اگر آن سلاح شلیک شده بودند، سنسورها آنها ثبت کرده و زنگ‌های خطر در واشینگتن بلافاصله صدا در میامد، ولی چنین اتفاقی روی نداد.

سوم، با این وجود، بدون شک از نوعی سلاح شیمیایی در سوریه استفاده شد. پس چه کسی یا گروهی حمله شیمیایی را انجام داد؟ آقای هرش گزارش میدهند که، "در هفته‌های قبل از حمله شیمیایی، سازمان‌های جاسوسی آمریکا یک سری گزارش‌های محرمانه آماده کرده بودند که در نتیجه "فرمان عملیات" صادر شده بود - یعنی اسناد برنامه ریزی برای هجوم زمینی [به سوریه] - و در آن گزارش داده بودند که **گروه تروریستی النصرت، که متحد القاعده در عراق است، دانش لازم را برای ساختن گاز سرین و تولید آن برای استفاده کسب کرده بود.** بنا بر این زمانی که حمله اتفاق افتاد، النصرت می‌بایست قاعدتاً مظنون به انجام آن می‌بود، ولی دولت [آقای اوباما] فقط بعضی از قسمت‌های گزارش‌های جاسوسی را انتخاب گزینشی تا حمله به سوریه را توجیه کند، " دقیقاً مثل آنچه که یک دهه قبل در عراق اتفاق افتاده بود.

چهارم، در همان حال که دولت پرزیدنت اوباما به کنگره و مردم در مورد استفاده ارتش سوریه از سلاح شیمیایی دروغ میگفت، خود حقایق را می‌دانست. آقای هرش گزارش میدهند که، "اسناد جاسوسی مفصلی در اواسط تابستان [۲۰۱۳] در دست بود که راجع ظیاد طارق احمد، یک متخصص سلاح شیمیایی ارتش عراق [در زمان صدام حسین] بود که به سوریه رفته بود و در غوطه، [یک مجموعه مزارع](#) در شرق دمشق، کار میکرد. طارق بعنوان یک عامل النصرت و کسی که دارای یک کارنامه برای ساختن گاز خردل و استفاده از آن بود شناخته شده بود، و یک هدف مهم ارتش آمریکا [لابد برای کشتن] بود. در بیستم جون یک تلگراف سری در چهار صفحه به دیوید ر. شد، معاون مدیر آژانس اطلاعاتی دفاع [سازمان جاسوسی نیروهای مسلح آمریکا]، یا دی.ای.ا.، فرستاده شده بود. آنچه که گفته شده بود کامل و مستند بود، نه از نوع "ما باور داریم." گزارش چیزی در مورد اینکه آیا ارتش سوریه یا شورشیان حملات شیمیایی ماه‌های مارس و آوریل [۲۰۱۳] را انجام داده بودند نگفت، ولی گزارش‌های قبلی در مورد توانایی النصرت برای تولید سرین را تأیید کرده بود. " البته باید از پرنس

بندر عربستان سعودی، متحد [نزدیک آمریکا، پرسید](#) که ال‌نصره چگونه به گاز سرین دست یافت.

پنجم، و احتمالاً مهمترین قسمت گزارش، آنجائی است که آقای هرش گزارش میدهند که سنسورها در دسامبر ۲۰۱۲ هشدار داده بودند که حمله شیمیایی در آستانه انجام شدن هستند، و آژانس امنیت ملی، ان اس. ا. آنها را گزارش داده بود، ولی بعد مشخص شد که آنچه که سنسورها ثبت کرده بودند فقط یک تمرین ارتش سوریه بود. با این وجود، دولت پرزیدنت اوباما از تمرین دسامبر ۲۰۱۲ و اطلاعاتی که بدست آورده بود برای ثابت کردن حملات شیمیایی توسط ارتش سوریه در بهار و تابستان ۲۰۱۳، بخصوص حمله ۲۱ اوت، استفاده کرد [و ادعا کرد که آگاه است که چگونه ارتش سوریه آن حملات را انجام میدهد]، دقیقاً شبیه کاری که دولت آقای جورج بوش در مورد عراق کرده بود.

آیا بیشتر از این بحث راجع سوریه و دروغ‌های دولت آقای اوباما لازم است؟ خوشبختانه، مخالفت جهانی با جنگ در سوریه و چرخش راهبردی آمریکا به سوی شرق آسیا مانع از جنگ و ایجاد عراق دیگری شد.

شکست کامل سیاست‌های آمریکا در خاور میانه

از نظر نگارنده کاملاً آشکار است که تمامی سیاست‌های آمریکا در خاور میانه در سه دهه گذشته شکست خورده‌اند. تحریم‌های اقتصادی رژیم‌های عراق و ایران را سرنگون نکردند. هجوم به افغانستان و عراق، و حمله به لیبی به دموکراسی واقعی و با ثبات در آنجا منتهی نشدند که هیچ، آن سرزمین‌ها را به پایگاهی برای تروریست‌ها تبدیل کرده‌اند. مصر کاملاً به دوران حسنی مبارک، ولی بدون ایشان، باز گشته است. رژیم اقلیت بحرین با همکاری عربستان و سکوت آمریکا بیداد می‌کند، و در یمن تروریست‌ها پایگاه دارند. عربستان و متحدان آن جدال بین نیروهای دمکراتیک و حکومت دیکتاتوری سکولار سوریه را تبدیل به جنگ شیعه و سنی کرده‌اند، و در لبنان حزب‌الله از هر زمان دیگری نیرومند تر است. هنوز هیچ دولت با ثباتی در سومالی وجود نداشته، و سودان همچنان به جمهوری اسلامی نزدیک است. و، بلاخره، حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا در آن منطقه [نزدیک به پنج هزار نفر را کشته](#)، که فقط در صد بسیار کوچکی از آنها تروریست‌های واقعی بودند، ولی در [عوض به تروریست‌ها کمک کرده‌اند](#) که نفر گیری بیشتری انجام دهند. آیا لازم نیست در این سیاست‌ها تجدید نظری صورت گیرد؟

چرخش راهبردی به سوی چین

در عین حال، در طول همان مدت، چین [و تا حدودی هند] به سرعت رشد کرده و به قدرت‌های جهانی تبدیل شده‌اند. استراتژیست‌های آمریکایی، بخصوص محافظه کاران و ژنرال‌های پنتاگون، خطر اصلی در دهه‌های آینده را از ناحیه چین می‌بینند به همین دلیل، در پائیز ۲۰۱۱ [دولت پرزیدنت اوباما اعلام کرد](#) که آمریکا یک چرخش بنیادین به سمت "آسیا-اقیانوسیه" انجام خواهد داد و بر روی آن ناحیه تمرکز خواهد کرد، که البته هدف اصلی آن چین است. آمریکا [پایگاه نظامی جدیدی در استرالیا هم تاسیس کرد](#). نتیجه این چرخش برای خاور میانه، و بخصوص ایران، چیست؟ برای پاسخ باید به چندین نکته توجه داشت.

اول، در گذشته استراتژی پنتاگون همیشه این بود که قادر باشد در [دو جنگ عمده بطور همزمان بچنگد](#). ولی پس از ۱۲ سال جنگ در خاور میانه و شمال آفریقا، سقوط اقتصادی ۲۰۰۸ که آثار آن هنوز باقی هستند، و رقابت با چین، اقتصاد آمریکا [قادر نیست دو جنگ عمده همزمان را حمایت کند](#). هزینه این

جنگ‌ها چندین تریلیون دلار بوده است. بنا بر این اگر پنتاگون فقط برای یک جنگ عمده در جهان باید آماده باشد، آن جنگ همانا با چین خواهد بود

دوم، نیروهای مسلح آمریکا بدلیل جنگ‌های خاور میانه کاملاً فرسوده هستند. فقط در جنگ‌های عراق و افغانستان **بیشتر یک میلیون سرباز آمریکایی جنگیدند**. جنگ افغانستان طولانیترین جنگ در طول تاریخ آمریکا است. **پنتاگون مایل نیست در جنگ دیگری در خاور میانه** بجنگد

سوم، شکست سیاست‌های آمریکا در خاور میانه باعث شده است که حتی مشاوران امنیتی نزدیک پرزیدنت اوباما، یعنی خانم‌ها سوزان رایس، مشاور امنیت ملی آقای اوباما، و سمنتا پاور، سفیر آمریکا در سازمان ملل، که هر دو بعنوان **لیبرال‌های مدافع دخالت‌های به اصطلاح بشر دوستانه شناخته شده‌اند**، به ایشان در تابستان گذشته در اوج نزدیکی حمله به سوریه در مورد عواقب یک جنگ جدید در خاور میانه هشدار دهند، اگر چه **ظاهر ا خانم پاور** موافق حمله بود

چهارم، آنچه که واضح بود این بود که **نظامیان آمریکا بشدت مخالف حمله به سوریه بودند**، بخصوص اینکه گزارش شده بود که چون خط قرمز آقای اوباما در تابستان ۲۰۱۲ برای سوریه بطور تصادفی از دهان ایشان خارج شده بود، نظامیان مایل نبودند وارد جنگ شوند. جمله معروف ژنرال مارتین دمپسی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، در ماه مارس ۲۰۱۳ **در سنای آمریکا این چنین بود:** "این [بحث] راجع این نیست: آیا ما میتونیم [به سوریه حمله کنیم]؟ راجع این است که آیا باید حمله کنیم، و هزینه آن چه خواهد بود،" که بخوبی مخالفت پنتاگون را نشان میداد

پنجم، نظام سیاسی اقتصادی آمریکا به تدریج متوجه این موضوع میشود که فقط دوستی با اسرائیل و عربستان، به قیمت کنار گذاشتن مهمترین کشور آن منطقه، یعنی ایران، به صلاح منافع ملی این کشور نیست. جامعه ایران علیرغم نظام دیکتاتوری آن از پویاترین جوامع دنیا است، و تمامی پیش نیازهای دموکراسی در آن وجود دارند، به اضافه این موضوع که ایران بازار بسیار بزرگی برای کالاهای آمریکا است.

عربستان سعودی، بجز نفت، چیز دیگری برای عرضه به آمریکا ندارد. ولی آمریکا در چند سال آینده از وارد کردن نفت بی نیاز خواهد شد، چرا که تکنولوژی جدید فرکینگ آمریکا را قادر می‌کند از منابع عظیم دست نخورده انرژی خود بهره ببرد. در عین حال، تولید نفت در غرب آفریقا، مثل آنگولا، بالا است و نیازهای آمریکا را برآورده می‌کند. اصولاً هدف آمریکا برای هژمان بودن در خاور میانه داشتن اهرم فشار بر روی چین است، چرا که چین باید روزی میلیون‌ها بشکه نفت از آن منطقه وارد کند. ولی اگر چرخش راهبردی آمریکا به سمت چین انجام شود، آنگاه آمریکا مستقیماً در اقیانوس آرام چین را زیر نظر خواهد داشت. بعلاوه، آشکار شده است که عربستان مستقیم و غیر مستقیم از بسیاری از گروه‌های تندرو اسلامی سلفی که دست به انجام عملیات تروریستی می‌زنند، حمایت می‌کند. اینها را مقایسه کنیم با ایران، مردم آن، بازار عظیم کشور ما، فرهنگ غنی، جمعیت بالا، جوان، و تحصیل کرده کشورهایی مثل عربستان قادر نیستند که با ایران رقابت کنند.

توافق هسته‌ای با ایران بعنوان پیش نیاز چرخش راهبردی

ولی آمریکا چرخش استراتژیک خود را به اسانی نمی‌تواند انجام دهد. در مرحله اول باید بحران‌های خاور میانه حل، و یا دستکم قابل مدیریت باشند. به غیر از مساله فلسطینی‌ها با اسرائیل، این بحران‌ها کدامند؟

مهمترین آن مساله هسته‌ای با ایران است. ولی اگر این مساله با ایران حل شود، بحران‌های دیگر هم قابل حل، و یا قابل مدیریت خواهند بود.

آمریکا قصد دارد بیشتر نیروهای خود را سال آینده از افغانستان خارج کند، ولی نگران آن است که طالبان بار دیگر به حکومت برسند، و جمهوری اسلامی میتواند نقش مهمی در جلوگیری از این موضوع ایفا کند.

بحران سوریه بدون کمک ایران قابل حل نیست، و یا دستکم با حضور ایران در مذاکرات بسیار سریع‌تر حل خواهد شد. با حل بحران سوریه، آرامش به لبنان و عراق تا حدود زیادی باز خواهد گشت، چرا که هم سنی‌ها و هم شیعیان عراق و لبنان در جنگ سوریه شرکت کرده‌اند. در عین حال، حل دیپلماتیک بحران سوریه از تبدیل آن به مرکزی برای نیروهای تندرو سلفی و جهادی جلوگیری خواهد کرد. در حال حاضر زمزمه مذاکرات بین آمریکا و دولت آقای بشار الأسد دوباره آغاز شده است. به نظر می‌رسد که غرب سر انجام به ماهیت تروریستی بیشتر نیروهای مخالف در سوریه پی برده است. نیویورک تایمز در [۴ دسامبر گزارش داد](#) که چند مقام آمریکایی گفته‌اند که، "[آقای بشار] اسد خیلی بد است، ولی نه به بدی جهادی‌ها... ما باید تماس با اسد را دوباره آغاز کنیم"، که خود نشانه دیگری از چرخش آمریکا است. جمهوری اسلامی به [کنفرانس صلح سوریه هم دعوت شده](#) است.

چرخش استراتژیک آمریکا به معنی خروج کامل این کشور از خاور میانه نیز نیست. حمله به تروریست‌ها با هواپیماهای بدون سرنشین ادامه یافته، و آمریکا [نیروی کوچکی را در خاور میانه](#) نگاه خواهد داشت، ولی به نظر نگارنده چرخش به سمت شرق آسیا غیر قابل انکار است، و این تحولات به خوبی دلایل دولت آقای اوباما برای توافق با ایران را نشان می‌دهند. البته، همانطور که نگارنده در [یک مقاله قبلی به زبان فارسی](#)، و همچنین در چند مقاله انگلیسی ([اینجا](#)، [اینجا](#)، و [اینجا](#)) نوشت، لازمه توافق نهایی استقامت آقای حسن روحانی و نیروهای حامی ایشان در برابر تندروها در ایران، و استقامت .. آقای اوباما در برابر چنین نیروهای در واشنگتن، بخصوص طرفداران اسرائیل است.

کشورهای عرب خلیج فارس هم تغییر شرایط را درک کرده‌اند، و به همین دلیل بعد از توافق ژنو، یکی بعد از دیگری با مقامات ایران، بخصوص آقای محمد جواد ظریف، وزیر خارجه، دیدار میکنند. شورای همکاری خلیج فارس هم [توافق ژنو را ستود](#)، که خود شکست بزرگی برای عربستان سعودی است.

موضع نیروهای دمکراتیک و ملی

به نظر نگارنده، تمامی نیروهای ملی و دمکراتیک که به منافع ملی ایران می‌اندیشند نه تنها از توافق هسته‌ای با ایران باید حمایت کنند، بلکه با هر مانعی که از توافق جلوگیری کند باید مخالفت کنند. همه ایران دوستان خواهان دموکراسی، احترام به حقوق بشر، مخالفت با هر گونه تبعیض قومی، جنسی، و مذهبی، پایان دادن به مجازات اعدام، و جدایی کامل دین از دولت هستند. ولی، بعنوان مثال، پیوند دادن مذاکرات [هسته‌ای با مذاکرات در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران](#)، بخصوص با قدرت هائیکه که خود دارای کارنامه بسیار بد در مورد حقوق شهروندان خود و دیگران هستند، کاری است عبث. البته تمامی نیروهای ملی-دمکراتیک با تمام توان به نقض حقوق بشر در ایران، وجود صدها زندانی سیاسی، عدم آزادی مطبوعات، مجازات اعدام، و انواع و اقسام تبعیضات معترضند. در عین حال، اپوزیسیون واقعی ایران در خارج - نه انهاییکه طرفدار جنگ و تحریم بوده، از ترس توافق هسته‌ای در افسردگی فرو رفته، و اعلام خطر میکنند - صدای خاموشان در ایران بوده و هستند. ولی تا زمانیکه تحریم‌های کم‌رکس لغو نشده، و تهدید حمله نظامی از میان نرفته، امکان به عقب رادن نیروهای تندرو و مرتجع که تمامی قدرت سیاسی و ثروت افسانه‌ای خود را دقیقاً بدلیل شرایط بحرانی و تهدید خارجی بدست

آورده‌اند، وجود ندارد

شکی نیست که برنامه هسته‌ای هزینه سنگینی بر کشور تحمیل کرده است. ولی، اولاً، بخش مهمی از این هزینه توسط آمریکا و متحدان آن بخاطر زیاده خواهی آنان بر کشور ما تحمیل شد، چراکه دولت آقای خاتمی صمیمانه خواهان حل مساله در یک دهه قبل بود و آماده بود که برنامه را به مقدار زیادی محدود کند، و ثانیاً، باید آرمان خواهی و یا شعارهای محض سیاسی را که یا از زاویه بسیار تنگ "ما در مقابل جمهوری اسلامی" داده میشوند بدون اینکه به منافع ملی ایران توجهی شود، و یا بخاطر مطرح بودن در اپوزیسیون، به کنار گذشت، در "عمل شهر" زندگی کردن در "آرمان شهر"، و به این پریش مهم پاسخ داد: با شرایط کنونی چه باید کرد؟

پیشنهاد هایی از قبیل به فر اندم گذاشتن برنامه هسته‌ای، و یا صحبت شفاف حاکمیت با مردم در مورد سود و زیان برنامه، و یا تعطیلی داوطلبانه برنامه هسته‌ای توسط ایران نه عملی است، و نه واقع بینانه. اگر حاکمیت آنچنان بود که حاضر بود به چنین اقداماتی دست بزند که مساله دموکراسی در ایران حل شده بود، و کشور در چنین شرایطی نبود. حاکمیتی که، به عنوان مثال، حاضر باشد برنامه هسته‌ای را به فر اندم بگذرد، هم چنان آماده خواهد بود که همان کار را در مورد مسائل مهم دیگر کشور انجام دهد، از جمله تعیین نوع نظام سیاسی کشور. پس اگر نیت واقعی کمک به مردم و کشور است، باید راه حل قابل اجرا پیشنهاد شود. یک شبه نمیتوان از "عمل شهر" به "آرمان شهر" رسید.

دکتر محمد سهیمی، [استاد دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی](#) و سر دبیر وبسایت [اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه](#)، تحلیلگر مسائل ایران می‌باشد که مقاله‌های او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت‌های انگلیسی به چاپ رسیده است